

چرخه

شماره دوازدهم
بهمن ۱۳۹۹

خودنگشی فلسفی

امیر حسین ناظمی



نیکر سرنوشتها:

هر پرتگاه ناامیدی

فاطمه سادات موسوی

زمینه انتشار ماهنامه:
فرهنگی-اجتماعی
سیاسی، اقتصادی، هنری، ادبی، علمی

دانشگاه صادرکننده مجوز:
دانشگاه تهران

مدیرمسئول:
فاطمه سادات موسوی
ویراستار:
پرهام نکوطلبان

صاحب امتیاز | طراح | صفحه آرا:
محمدامین عبیدی قمی
سردبیر:
نوید قربانی

گروه آثار هنری:
زهرا شیرمحمد
مهناز اسدزاده

محمدامین عبیدی قمی
امیرحسین ناظمی

تاریخ انتشار این شماره:
۳۰ بهمن ۱۳۹۹ - شماره دوازدهم

CharkheSJ.ut.ac.ir

@Charkhe_ut

Charkhe



بسم الله الرحمن الرحيم

بناهم پروردگار ايرانزمين

وقتی به بهمن ماه می‌رسیم با خود می‌اندیشیم که کم‌کم وقت خانه‌تکانی است و داریم به آخر سال نزدیک می‌شویم. وسط سردترین ماه سال هیچ اثری از سرما را حس نکردیم و برف ندیدیم و گویا قرار است محیط زیست با ما کاری کند که شاعران به وسیله‌ی آشنایی‌زدایی می‌کنند. توجه به نکاتی از بهمن ماه و فصل سرد سال که همیشه زیر سرما و برف پوشیده شده بوده. هر چند که در یک‌سالگی ورود کورونا به کشورمان زندگیمان دچار آشنایی‌زدایی شده. به لطف ماسک و قرنطینه و رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی. بعد از گذراندن فصل آزمون‌ها، آن‌چنان دچار غم و اندوه و فشاری شدیم که در یک‌سال اخیر همانندش را ندیده بودیم. آزمون‌ها و کورونا دست به دست هم دادند تا ما را از زندگی واقعی‌مان دور کنند و از احساسات فاصله بگیریم. دیگر نه خبری از روبوسی است، نه خبری از در آغوش کشیدن. بدون اینکه بتوانیم به اشخاصی که به خاطر همین کورونا عزیزشان را از دست دادند با این کارهای ممنوعه آرامش بدهیم. حتی گفتگو کردن هم تبدیل به یکی از اعمال ممنوع شده و تا آغاز به سخن گفتن کنیم شخص مقابل می‌گوید: ممکنه کورونا بگیریم. به راستی چگونه بدون گفتگو کردن و لمس کردن هم‌دیگر قرار است در این شرایط یکدیگر را آرام کنیم؟ آن هم شرایطی که غم‌ها یکی پس از دیگری به سمتمان روانه می‌شود. این چه زنده‌ماندنی است؟ زندگی‌ای که نمی‌توانیم با هم‌نوعان خود ارتباط برقرار کنیم و شرط زنده‌ماندمان سکوت و عدم انجام هیچ کاری شده.

بزرگترین شکوه زندگی در شکست ناپذیری نیست، بلکه در برخواستن پس از هر شکست است

نلسون ماندلا

فانوس کپِ دِ سِوِیتِمنت (دماغه ناامیدی)

دیوید نولتون



۶ دقیقه

هر پرتگاه ناامیدی

فاطمه سادات موسوی

پروفسور فارابی دانشگاه تهران



است. احتمالاً مرگ عزیزانمان بزرگترین فقدانی است که حتی تصور آن هم موجب کدورت خاطرمان می‌شود. اتفاقی که هرگز قابل پیش‌بینی نبوده و نیست.

این احساس رنج و درد هر بار از جایی نشأت می‌گیرد. گاهی از احساسات و رفتارهای درونی خودمان غمگین

و واقعیت آن؛ اینکه ماهیت آن چیست و تار و پود آن از چه چیزی تشکیل شده و همان سوال همیشگی از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود، گذر ما را به فلسفه و وجود‌شناسی و... می‌رساند، اما آنچه بدیهی است عدم قطعیت است، عدم قطعیتی که فقدان، از آن ناشی می‌شود و آنچه قطعی است از واقعیت کنونی جهان به دور

سوغ، درد و غم ناشی از فقدان کسی یا چیزی! رنج، غم، اندوه، محنت و... همه‌ی واژگانی که در ذهنمان ذره‌ای حس خوب به آن نداریم. دیگر فرقی نمی‌کند جوانی ۲۰ ساله باشید یا پیرمردی ۸۰ ساله، درد و غم و اندوه و دلتنگی آن چنان در دلمان جای گرفته است، گویی به ابدیت پیوند خورده باشد. نگاه ما به جهان

ما کنار نمی‌کشد. مادری به آرزوی دیرینه خود برای دیدن فرزندش می‌رسد، اما دقیقا در همان لحظه که باید از شور و شوق و خوشحالی پر باشد به یاد لحظات سخت فراق گذشته می‌افتد و یا به یاد همسرش که دیگر در جمعشان نیست و...!

داشتن نگاه کم‌دی به ماهیت و وجود زندگی‌ای که بیش از آنچه باید به آن بها می‌دهیم و جدی‌اش گرفته‌ایم به ما کمک می‌کند شادی را یک زیست مسالمت‌آمیز با غم بدانیم و نه مبارزه مستمر و دائم با بخش تاریک زندگی. نگاه کم‌دی به زندگی نگاه ساده‌انگارانه و یا سهل‌گیرانه به زندگی نیست ما به دنبال انکار غم، درد و رنج نیستیم، جهان از نگاه کمیک رنگارنگ نیست، بلکه خاکستری است.

اما تأثیر این رویکرد برای ما زمانی است که ما با یک سوگ روبرو شویم، با یک فقدان بزرگ که پیدا کردن راه‌حل برای بیرون آمدن از آن دقیقا چیزی است که رویکرد کمیک از آن می‌پرهیزد.

زندگی ماشینی و مدرن کنونی به دلایل مختلف (کسب سود بیشتر با نشان دادن معیارهای

می‌کند پذیرش آن است، اینکه بپذیریم جهان بستر شکل‌گیری غم‌ها، رنج‌ها و دردهای ما و دیگران است. بپذیریم که داشتن یک نگاه تک بعدی و تراژیک به زندگی و وقایع آن، ما را از پای در می‌آورد. نگاهی که به دنبال صفر و صد ماجراست و نه پرداختن به پیچیدگی‌های حاضر در آن. با این رویکرد جهان یا به طور مطلق تاریک است یا نورانی و روشن. اما داشتن یک رویکرد متفاوت از آنچه اغلب مورد کاربرد قرار داده‌ایم به ما کمک می‌کند بپذیریم آنچه را که خارج از کنترل ماست و تلاش کنیم برای آنچه در اختیار ماست. استاد سخن سعدی، به درستی این رویکرد را تبیین کرده: به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل که گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم. ما در رویکرد اول ممکن است با یک اشتباه عمده یا سهوی از بخش روشن زندگی به قسمت تاریک نقل مکان کرده و غم و اندوه را با اکراه در آغوش بگیریم. ما معنای زندگی را با معنای خوشبختی یکی می‌دانیم و به دنبال رهایی از غم و اندوهیم در حالی که اغلب حتی در مسرت‌بخش‌ترین لحظات زندگی هم غم، خودش را از آغوش

می‌شویم؛ اینکه چرا قدرت نه گفتن نداریم؟! چرا چهره و هیكل مناسبی نداریم؟! چرا نمی‌توانیم آن طور که باید مورد تحسین قرار بگیریم؟! چرا خانواده‌مان درک درستی از زندگی شخصی فرزندشان ندارند و چرا و...؟! هر لحظه احساس می‌کنیم در حال از دست دادن فرصت‌های زندگی هستیم و به حجم کتاب‌ها، رخشاره‌ها، اماکن دیدنی و تفریحی و... نگاه می‌کنیم که هنوز سری به آن‌ها نزده‌ایم. گاهی از رفتار دیگران رنجیده خاطر می‌شویم و احساس می‌کنیم حالا من تنهاترین انسان جهان هستم، چون دیگران دوستم ندارند که چنین رفتاری با من دارند. چرا خانواده‌مان درک درستی از زندگی شخصی فرزندشان ندارند و چرا و...؟! اغلب اوقات هم با کمی بالا و پایین بردن صفحه‌ی یک سایت خبری و خواندن و شنیدن اتفاقات ناگوار، از جنگ، قتل و تجاوز گرفته تا سیل و زلزله و آسیب‌های مختلف به محیط زیست و در نهایت غول آخر کوروننا! روزمان ساخته می‌شود. آیا در پایان چنین روزی انتظار لبخند زدن به زندگی می‌رود؟

آنچه به اثبات رسیده است و واقعیت جهان را قابل تحمل

کیپ دِسپوینتمنت (دماغه ناامیدی)

ماری ارون



مادر شکل می‌گیرد صاحب اکانت اینستاگرامی می‌شود بدون اینکه بداند دوست دارد آن را بپذیرد یا نه؟

همه‌ی این نشانه‌ها ناشی از نگاه تراژیک و تک بعدی به زندگی است و تلاش برای نشان دادن نوعی از شادی که ما صاحب آن نیستیم. همه‌ی اینها که ممکن است این حس را در شما ایجاد کند که جهان سراسر شادی‌هایی است

عکاسی در سفر، آشپزی، شیرینی‌پزی، تناسب اندام، مدهای خیابانی، طرز لباس پوشیدن سلبریتی‌ها، فلان بیوتی، اینفلوئنسرهایی که هر روز صبح با آب پرتقال و قهوه به استقبال روز می‌روند و جملات انگیزشی از کتاب‌های خودت را چنان کن و چنان نکن را به نمایش می‌گذارند، مواجهه شوید و یا زوج‌های جوانی که صاحب فرزند شده‌اند و از همان زمان که نطفه در رحم

متفاوتی از رفاه و... از زندگی) با تبلیغات گسترده و مسحورکننده از هیچ تلاشی برای القای این حس که غم و رنج جایی در زندگی افراد ندارد، فروگذار نیست. فضای مجازی که حال با دنیاگیری کورونا پررنگ‌تر از قبل در عرصه‌ی فعالیت تبلیغاتی و رسیدن به اهداف مدنظر حاضر شده نقش اصلی را در این وادی ایفا می‌کند. کافیتست صفحه‌ی اینستاگرام خود را باز کنید و با سوژه‌های



داریم، فرصتی برای پذیرش، برای عمل! نیاز به همدردی و همدلی و در کنار ما بودن. زمانی برای سوگواری به ما اختصاص بدهید و اگر احساس کردید می‌توانید به ما کمک کنید در کنار ما باشید. نباید از غم و اندوه گذشت، نباید آن را دست کم گرفت درحالی‌که درگیر شدن با هیجانات منفی و رسیدن به درک درست و متعادل از آن به ما کمک می‌کند در نهایت احساس رضایت و خوشایندی داشته باشیم. بنا براین، ما انسان‌ها، حق داریم صاحب غم و اندوهی باشیم که برای خودمان است. آن را بپذیریم و زمانی را برای سوگواری کنار بگذاریم. زمان به ما فرصت می‌دهد در همین بستر، روزه‌های نور را پیدا کرده و با نیرویی مضاعف به سمتش حرکت کنیم.

در پایان توصیه می‌کنم از این پادگست کمال بهره را ببرید.

را نخواهد داشت. لازم نیست خودمان را پذیرای غم‌هایی بدانیم که هیچ سودی برای ما ندارد، جز اینکه فقط نشان دهیم ما نیز به اندازه کافی سهمی از مکافات دنیا برده‌ایم.

اما در برخورد با یک سوگ، یک فقدان بزرگ چگونه باید برخورد کرد؟ چرا اطرافیان در نخستین مواجهه با ما تلاش می‌کنند غم و اندوه خود را فراموش کنیم؟ چرا توقع دارند در حالی که کف اتاق دراز کشیده و به سقف خیره‌ایم با یک جمله از جای خود بلند شده و برای خودمان پنکیک درست کنیم؟ آیا داشتن زمان و حتی مکانی برای پرداختن به ملال‌انگیزترین رخداد زندگی‌مان توقع کمی است؟ پس علاوه بر حضور خودمان در زندگی و داشتن یک رویکرد مناسب و متعادل به مسئله غم و زیستن با آن، حضور دیگران و رفتار متقابل آنها هم مهم است. رویکرد غیرتراژیک به مسئله غم در اینجا هم تاثیرگذار است. ما صاحبان غم و اندوه به اصلاح وضعیت کنونی زندگی‌مان نیاز نداریم. نیاز نداریم درحالی‌که غمگینیم به ما راه‌حلی برای رها کردن آن داده شود، ما نیاز به فرصت

که من در آن شریک نیستیم! این بار ما تلاش می‌کنیم که در این مسیر قدم بگذاریم. اینکه دیگران فکر کنند ما به اندازه کافی تلاشگر نیستیم (چرا که هر روز صبح ورزش نمی‌کنیم، کتاب نمی‌خوانیم، رخشاره (فیلم) نمی‌بینیم و...) و غم، انزوا و افسردگی ما را فرا گرفته است، احساس خوبی به ما نمی‌دهد، حتی اگر واقعا اینطور نباشیم. در حالیکه در بسیاری از مواقع این تظاهر به شادی و اینکه همه چیز آرام، در کمال زیبایی و دقیقا همان طور است که فکر می‌کردیم، واقعیت زندگی این افراد نیست. آن‌ها آن چیزی را برای شما عرضه می‌کنند که شما خواهان آن هستید و این زنگ خطری برای ارائه دهندگان این سبک زندگی و مخاطبان آن است. آیا همه افرادی که زندگی خود را با خودکشی به پایان رساندند دقیقاً افرادی بودند که سراسر غم و اندوه خود را به اشتراک می‌گذاشتند؟ مسلماً خیر.

اما از طرفی لازم هم نیست که مسابقه‌ی چه کسی از همه بدبخت‌تر و بیچاره‌تر است، بگذاریم. روح و روان ما تحمل دریافت این حجم از اندوه کاذب



چرا باید پارسی را پاس بداریم؟

از نخستین آموزه‌های فرهنگ‌شناسی/انسان‌شناسی (آنتروپولوژی) این است که زبان حامل فرهنگ است. فرهنگ ماهیت یک جامعه را تشکیل می‌دهد و در ارتباط با جامعه، انسان‌ها شخصیت اجتماعی خود را می‌سازند. اروپایی‌ها بر اساس موازینی، خود و نژاد خود را برتر از سیاه‌پوستان آفریقایی می‌دانستند. با این حال نخستین اقدام اجتماعی‌ای که پس از استعمار سرزمین‌های آفریقا کردند گسترش زبان‌های خود در میان بومیان آن سرزمین‌ها بود. سپس با گسترش دین مسیحیت تلاش در جهت آموزش بخش‌هایی از آن کیش که تأکید بر تسلیم بر خواست الهی و بخشش ستمگران کردند تا آسان‌تر مردمان را به بردگی درآورند. امروزه حدود یک میلیارد انسان با فرهنگ‌های گوناگون، چهره‌های متفاوت و تاریخی جدا، همگی خود را عرب می‌نامند، تنها به دلیل آنکه به یک زبان (هرچند با گویش‌های کاملاً جدا) سخن می‌گویند.

زبان در حدی تأثیرگذار است که منجر به جدایی نسلی از ماهیت خود می‌شود. چنانکه در همین خاک و بوم، جوانان آذربایجان (آتروپاتکان) از نخستین تمدن‌های ایرانی-آریایی تنها به خاطر نزدیکی زبان به اقوام آلتای که در دوره حکومت سرداران ترک بر آن مناطق رونق یافت خود را از تبار مغولان می‌دانند. چه بسا که زبان مغولی و ترکی آذربایجانی ابدا وجه تشابهی ندارند.

زبان نه تنها یک ابزار برای تغییر در ساختارهای اجتماعی است، بلکه زمانی خود به یک ماهیت اجتماعی تبدیل می‌شود. پاسداری از زبان پارسی که برای هزاران سال شالوده‌ی یکدستی مردمان سراسر ایران زمین بود، جدای از همه چیز برای آن است که روزگاری نداشته باشیم که بردگی دیگری را بکنیم (چه بسا در روزگار خلافت راشدی در خطر آن بودیم). روزگاری نداشته باشیم که برادر در مقابل برادر بایستند و شمشیر بکشد (چه بسا چند دهه پیش عراق که روزی مرکز ایران زمین شناخته می‌شد به ما جنگی هشت ساله را تحمیل کرد).

بهترین نمود اهمیت زبان پارسی آنجا دیده می‌شود که تاجیکستان، افغانستان و جمهوری اسلامی ایران با همه‌ی تلاش‌های بیگانگان برای جدایی به دست مرزهای مدرن، هنوز خود را برادر و هم‌خون یکدیگر می‌دانند. زبان ماهیت ماست. کشورها و ملت‌های مدرن امروزه با زبانشان شناخته می‌شوند. ایران یعنی زبان پارسی.



اپرای از دواج فیگارو

Le nozze di Figaro | The marriage of Figaro

آهنگساز: موتزارت (Wolfgang Amadeus Mozart)
نویسنده: لرنزو دا پونته (Lorenzo Da Ponte)
زبان: ایتالیایی | چهار پسرده
نخستین نمایش: ۱ می ۱۷۸۶ میلادی بزرگ تئاتر، وین

از اپرا به عنوان هنر در بالاترین شکل خود یاد شده چرا که از چندین هنر بازیگری، موسیقی و رقص تشکیل شده است و وقتی سخن از اپرا می‌شود از اپرای ازدواج فیگارو (Le nozze di Figaro or The marriage of Figaro) از موتزارت به عنوان یک اپرای تمام عیار عنوان می‌شود. ازدواج فیگارو بر اساس نمایشنامه‌ای از پیر آگوستین بومارشه نوشته شده. موضوع نمایشنامه‌های فیگارو که بیانگر پیروزی فردی عادی (فیگارو) به اربابش است، باعث عصبانیت حاکمان آریستوکرات شد. با توجه به ناآرامی‌های مرتب با انقلاب فرانسه، در سرتاسر اروپا حساسیت‌های زیادی نسبت به این نمایشنامه در به وجود آمده بود. به طوری که در بسیاری از شهرها حتی خارج از فرانسه ممنوع بود از جمله وین محل شهر خود موتزارت.



داستان این اپرا در طول یک روز اتفاق می‌افتد. پس از نواختن پیش‌درآمدی افسانه‌ای توسط ارکستر و با بالا آمدن پرده فیگارو و همسر آینده‌اش سوزانا را در اتاق جدیدی که اربابشان کنت به آنها داده است می‌بینیم. فیگارو اتاق جدیدشان بسیار راضی است تا اینکه سوزانا به او می‌گوید که کنت این اتاق خوب را به آنها داده که سوزانا را نزدیک خود نگهدارد و بتواند به راحتی او را بفریبد. همچنین کنت می‌خواست قانون قدیمی فئودالی از بین رفته را دوباره برقرار کند. طبق این قانون او به عنوان ارباب می‌توانست با دختران ساکن سرزمینش در شب عروسی‌شان بخوابد. فیگارو بسیار خشمگین می‌شود و قسم می‌خورد که با هوش و ذکاوت خود نقشه‌های کنت را نقشه بر آب کند. در این راه کنتس و پسری نوجوان به نام کروینا به او کمک می‌کنند.

یه علت ممنوع بودن اپرای با موضوع فیگارو، موتزارت هم مانند فیگارو باید با تکیه بر هوش خود به راضی کردن امپراتور جوزف دوم امپراتور اتریش پردازد. در نهایت با ایجاد تغییراتی، این اپرا در حالی که خود موتزارت رهبر ارکستر بود، در وین به روی صحنه می‌رود و پس از مدت محدودی به یکی از پرنمایش‌ترین اپراها تبدیل می‌شود. ازدواج فیگارو اپرای با موسیقی‌ای افسانه‌ای، داستانی زیبا و همراه با طنزی روده‌بر تنها یک شاهکار در جنبه‌های مختل هنر نیست بلکه دعوتی به مبارزه بر ضد حاکمان فاسد و ستمگر است. این اپرا به ما می‌آموزد که مهم نیست حاکمان ستمگر چقدر قدرتمند هستند، همیشه مردم توانایی غلبه بر آنها را دارند.



۵ دقیقه

خودکشی فلسفی

امیرحسین ناظمی

صنعت نفت اهواز



در تنهایی مطلق، نشسته است و در حال مداوای این درد است یا به دیگر سخن، در حال نشئه شدن با داستان‌هایی است که برای خود تعریف می‌کند.

آیا عقل در این زندگی خشک و تاریک راه نجات است؟ عقل به عنوان وسیله‌ای برای سنجیدن درست و غلط شناخته شده است ولی در این مورد به انسان خیانت می‌کند.

طریق عقل و منطق حل کرد. کسی وجود ندارد که بتواند زندگی و اسرار پشت آن را بدون دروغ و تزویر به‌طور قطعی تعریف کند. آیا اصلاً رازی وجود دارد یا همه‌ی این‌ها ناشی از توهمات و افکار توئم با وحشت و اضطراب ذهن ما است؟ دردی ابدی در روح تنها میراث حقیقی‌ای است که نسل به نسل منتقل می‌شود. هرکس در گوشه‌ای از این تکه‌سنگ شناور در فضا، آن هم

هرکس ممکن است در نقطه‌ای از زندگی ناامید شود و با خود فکر کند که زندگی کاملاً بدون معنی و بی‌پایه و اساس است؛

این که آدم‌های بد زندگی خوب و شادی دارند و این آدم‌های خوب هستند که در به‌در گرفتار سختی و مشکل می‌شوند. این‌طور نیست که بشود مشکل زندگی را با یک معادله‌ی ریاضی یا از



بیگانه

هایبری چاو

رنج بی‌اساسی انسان را دچار بیچارگی می‌کند و فرد بیچاره فردی افراطی است که ناامیدانه به هرچه هست و نیست چنگ می‌زند تا شاید تسکینی بیابد. این عمل در اکثر اوقات

گفت که مجموع درد و اندوه همه‌ی قربانیان جنایت‌های مختلف، کسانی که در جنگ کشته شده‌اند یا از گرسنگی مرده‌اند از غم و اندوه یک نفر بیشتر یا کمتر است. این اندوه در مغز نمی‌گنجد. باید آن را احساس کرد.

عقل با دانسته‌های قبلی به حل مشکلات می‌پردازد. به‌این‌ترتیب، به دنبال جایی آشنا که از قبل موجود است می‌گردد تا جواب را از آن‌جا پیدا کند. این چیزی بیش از تلاشی بیهوده برای نظم و ترتیب دادن به بی‌نهایت داده نیست. حتی در این راه به‌طور مکرر به در بسته می‌خورد. از این راه جواب‌هایی به دست می‌آید که حتی برای مغز کوچک و محدود انسان هم بسیار قانع‌کننده است. این سخنان افسانه‌ای بیش نیستند و نباید به آن‌ها پرداخت مگر از برای تفریح و سرگرمی.

این درد از درون انسان را آزار می‌دهد. **چگونه عقل می‌تواند راه حلی جهانی برای همه‌ی مردم بیابد وقتی به محض این‌که در درون متمرکز می‌شود کاربرد خود را از دست می‌دهد؟** آیا می‌توان برای رنج بردن انسان همان‌طور که برای زمان، اندازه و وزن واحد مشخصی داریم معیار خاصی مشخص کرد؟ خیر. و در نتیجه نمی‌توان میزان غم و اندوه و رنج هر انسان را با باقی مقایسه کرد. نمی‌توان گفت که درد یک انسان از درد و رنج همه‌ی موجودات که تاکنون زیسته‌اند کمتر یا بیشتر است. نمی‌شود

چراکه ذهن انسان توانایی بررسی این همه داده را ندارد.

پس فرجام کار چیست؟

چرا باید خود را محدود کنیم؟ با پیروی از قوانین نانوشته زندگی هیچ سودی نسیب ما نخواهد شد. همچنین این قوانین و ایدئولوژی‌ها زنجیری خودساخته به پاهای ما است که موجب بالفعل نشدن پتانسیل‌هایی که در ما وجود دارد می‌شود. هیچ‌کس از زندگی نجات پیدا نخواهد کرد و در نهایت مرگ در کمین همه است. پس چیزی برای از دست دادن وجود ندارد. بدون تلاش در عینیت بخشیدن به زندگی باید در برابر بی‌اساسی جهان تسلیم شد. باید زندگی را بدون حدود مرز و به صورت تمام‌وکمال زندگی کرد. در پس همه‌ی این فلسفه‌بافی‌های بیهوده آزادی است. کسی که زندگی را به صورت کامل زندگی کند می‌تواند خودش را از بند وجودیت آزاد کند به جای این‌که با خودکشی فلسفی خود را بیشتر گرفتار کند. این‌گونه با زندگی کردن بدون وابستگی به باورهای دروغین که از ضعف انسان‌های پیشین نشئت گرفته است، می‌توان به معنای واقعی زندگی کرد پیش از این‌که زمان رفتن همه‌ی ما فرا برسد.

ارزش زیستن ندارد.» پس می‌توان گفت خودکشی به معنای واقعی کلمه از خودکشی فلسفی بهتر است. از طرف دیگر دانستیم که هرچقدر انسان تلاش در بررسی زندگی کند، ناکام خواهد بود



ناخودآگاهانه صورت می‌گیرد. او خود نمی‌داند سوال چیست چه برسد به این‌که بخواهد برای رسیدن به جواب تلاش کند. برای فرار باید خود را در گورستان آیین‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی، فلسفی و مذهبی دفن کند. در این راه، در مقیاس‌های مختلف، دیگران را هم با خود همراه می‌کند. چه جنایت‌هایی که در راه دین و ایدئولوژی رخ نداده و همه‌ی این‌ها برای این‌که عده‌ای محدود حس توهّم آرامش را در خود ایجاد کنند.

این فرد نقابی به صورت می‌زند، خودش را تغییر می‌دهد و در پی آن خود را محدود می‌کند. همانند

فردی که خودش را بکشد ولی این کار به نقل از آلبر کامو فیلسوف فرانسوی-الجزایری یک خودکشی فلسفی^۱ است. بعد از تسلیم شدنی کورکورانه به یک ایده‌ی ثابت نشده یا به لفظی دیگر، پرشی از روی عقیده^۲ چه چیزی از فرد باقی می‌ماند؟ زنده است اما آیا برای خودش زندگی می‌کند؟ او با دستن خودش جام زهر را می‌نوشد و گمان می‌کند به جواب رسیده و سعادت‌مند شده پس لبخند می‌زند. سقراط فیلسوف یونانی می‌گوید: «زندگی بررسی نشده

۱. Philosophical suicide .۱

۲. Leap of faith .۲



اجازه‌ی مردمان غیور و انقلابی می‌خواهم قم را قربانش بروم! آری که انتقاد از خود ما آغاز می‌شود، از خانه‌ی ما آغاز می‌شود (به طور چراغ خاموش آمادگی خود را برای انتخابات سردبیری نشریه تا سال ۱۴۰۴ اعلام می‌کند). و اما قم شهر خون و قیام: می‌دانم که زمان اعلام نتایج کنکور همگی تا پنج دقیقه‌ی نخست دیدن نتایج خوشحال‌تر از چهار سال بعدش بودند. چون سازمان سنجش حتی داخل پراتز هم برای ما نوشت همان تهرانی که قمه! و همگی قم را یک بیابان بزرگ تصور کردید که تعدادی کرکس دارند پرواز می‌کنند و فقط ساختمان حرم مطهر و مدرسه فیضیه آخرهای بیابان دیده می‌شود و مردم قم در حالی که روزه می‌خوانند، ناهار می‌خورند و در حال گوش کردن به روزه می‌خوانند و داخل منازل موقع خواب چادر سر می‌کنند و قس علی هذا...

و با گوش دادن به آهنگ‌های (ساغرم شکست ای ساقی رفته‌ام ز دست ای ساقی) به شهر وارد شدید و بعد دیدید که اصلاً شهر طبق تصورات شما نبود چون اصلاً

قم بهتر است یا New York!؟

جان بر کف گذاشته تا آینده‌ی تمام‌نمای جامعه خود بر مردم باشیم. از آنجا که هر نویسنده‌ای برای جلوگیری از ورود هجمه‌ها برای طنزنویسی اجتماعی، خودش را نشانه می‌گیرد من هم با

خُب خُب می‌بینم که یه شماره من متن نوشتن همگی خوب تو پی‌وی اساتید برای گرفتن نمره مشغول ابراز ارادت بودید. حالا که سر کیفید بدم سر کیفید، الکی ادای بدحالی که یک ماه آزمون دادند و همچنان منتظر نمرات هستند درنیارید!

سردبیر عزیز به بنده امر فرمودند که از حیطة بی‌نمک بازی در سطح دانشگاه پافراتر گذاشته و نمک‌های فراوان خود را بر سطح جامعه هم بپاشم و طنز اجتماعی را نیز بی‌ارزش و عزت بکنم و دستی بر آتش آن فرو برم. یعنی الآن با وجود شیوع بیماری‌ها فقط بنده و آقای حسینی بای و آقای سلامی و خانم ذبیح‌پور همچنان



شخصیت‌های شکرستان که پیام‌های اخلاقی را (همچون ماسک بزن چون دل) القا می‌سازند، المان خانواده‌ی موتورسوار، توپ های رنگی خاطرہ‌ساز، یک عدد



دست دوم شبکه سه که آخرین مرتبه دست برنامه‌ی یک آقای که آغاز نامش عادل فردوسی‌پور بوده کفایت می‌کند و به عنوان صدابرداری در شبکه‌ی نور اعتقادی نبوده. در حدی که بدون اغراق یک شبانه روز تمام برنامه‌های شبکه بدون صدا پخش شد! اما این دلیل بر بی‌مخاطب بودن شبکه نیست و طبق آمارها برای تماشای اخبار شبکه استانی چند نمونه خفگی در مرکز آمار به ثبت رسیده به طوری که در شب‌های روزگارانی که برف می‌بارید در چند مورد پدران، پسران خود را خفه کردند تا نتیجه‌ی تعطیلی یا عدم تعطیلی سازمان‌ها را پیگیری بکنند!

از مراکز تفریحی قم می‌توان به: فلکه‌ی بستنی بوستان علوی خیابان بهشت و پارک دورشهر (که به لطف فعالان فضای مجازی تابلوی بانوان - آقایان چندی است از این محوطه حذف شده است) و بوستان غدیر و بستنی فلکه پارک علوی بهشت استریت و بوستان قدیر و فلکه دستغیب (بستنی سابق) و بوستان ل-ع-و-ی و پارک نجمه (دورشهر کنونی) اشاره داشت.

از المان‌های زیبایی شهر قم می‌توان به: گنجشک‌های پارک دورشهر، المان‌های

دانشگاه شما در سطح شهر نبود (سس ماست می‌گویم تا این شوخی بی‌مزه را فراموش نکنید) و بین قم و تهران یک باره چند تا ساختمان سبز شدند. اما بعد به لطف دوستان برای شما از خیابان صفاییه رونمایی شد و چه خوب خیابانی است صفاییه. تعدادی ون مشکی بر شما گوشزد می‌کنند مسیر بهشت را و شما هم کم‌کاری نکرده در حال جیغ زدن از آن‌ها فیلم برمی‌دارید و برای شبکه‌های ... دوستانتان در واقع در واتس‌آپ ارسال می‌کنید.

کمی جلوتر صدا و سیمای مرکز قم را داریم که شما از رویدادهای این مرکز مهم بی‌خبرید چون در خوابگاه فقط و فقط در هر نمازخانه یک تلویزیون K4 در اختیار شما بوده و مسئولین مربوطه به دلیل نبود نسخه‌های اصلی رخشاره‌های بلوری روز جهانی از شما عذرخواهی کردند و این ابزارآلات برای دیدن برنامه‌های شبکه‌ی نور کفایت نمی‌کنند بلکه شما باید علاوه بر همراه داشتن تخمه و پفک به هنگام تماشای شبکه نور یک عدد مسعود فراستی جیبی همراه داشته باشید تا این اجراهای مقوایی رو بکوبید و لذت ببرید. به این ترتیب که مرکز صدا و سیمای استان قم از استانداردهای لازم دکور برنامه زنده به دیوار و برای گروه گریم به آب و شانه و برای کت و شلوار مجریان مرد به اکبر آقا خیاط سر کوچه و برای مجریان خانم به سکینه خانم خیاط و برای دوربین به دوربین

مقدار بین دندان‌ها باقی می‌ماند و سوهان بعضی فروشگاه‌ها را اگر از گلدسته‌های حرم مطهر پایین بیندازیم نمی‌شکند. آن دیگر مشکل ما نیست!

آیا ما با پلاک‌های غیربومی قم بد رفتار کردیم که از ترس مردمان باید پلاک خود را طی اقدامی غیورمندانه از ۱۶ به ۳۶ تغییر دهیم تا نشنویم: اوه اوه قمین!

اما به قول مهران مدیری کلام آخر آنکه: (موسیقی متن اخراجی‌ها لطفا!) «بگذریم از عنوان شهر، قم و تهران و مشهد و اصفهان نداریم. آنچه که مبرهن است ایرانی است که ما به وقتش آنچنان متحد بوده‌ایم که من و تو ما شویم هم‌وطن! نام جاوید وطن، وطنم جلوه کن در آسمان همچون مهر جاودان...»

اما انصافاً در خصوص دانشگاه ما افرادی هستیم که محیط را خوب و بد بودن معروف می‌کنیم. دست کم بعد از این جریانات (شیوع بیماری) از ما که گذشت، اما نسل جدید بدانند اگر دانشگاه در سیبری هم باشد می‌توان خوش بود. خوشی از خود ما آغاز می‌شود از خانه‌ی ما آغاز می‌شود شاید با لبخند و سلام کردن به هم‌کلاسی‌ها حتی!

قم المقدسه است:

نخستین و مهم‌ترین ویژگی بارز شهر قم آن است که مردم قم باجانبه‌ترین هستند به جرأت میتوان گفت کدام استان کشور است که شما در دانشگاه از راه نرسیده بگویید قمی‌ها آدم‌های خوبی نیستند و با لبخند بگویی البته شما که قمی نیستید نه؟ و بعضی به گونه ای قمی‌ها را گانگستر می‌دانند که آدم ترجیح می‌دهد اهل این شهر کوچک و آلوده به کرونای جهش‌یافته که بیکاری و متکدیان زیادی هم دارد «لندن» باشد تا قم خودمان! اگر جواد رضویان بدون کسب مجوز های قانونی از نمایندگان استان دیگری به جز قم اینگونه با لهجه‌ی ما شوخی می‌کرد آیا سریال «در حاشیه» به بخش سایه آقایان ناظر و رهایی از گستاخی‌های معروف به س-ا-ن-س-و-ر هدایت نمی‌شد؟

آیا این سوهان که به عنوان سوغات به شهر خود می‌برید و با چای می‌زنید بر بدن بد چیزی است؟ حالا بگذریم یک

مجسمه‌ی میش که مدت‌ها با آن سلفی می‌گرفتیم و در فضای مجازی با هشتگ لاکچری منتشر می‌کردیم و گنجشک‌های پارک دورشهر و المان‌های شخصیت‌های شکرستان و المان خانواده موتورسوار و توپ‌های رنگی خاطره‌ساز و یک عدد مجسمه‌ی میش اشاره نمود. اما شایان ذکر است که تعدادی مراکز تفریحی برای استان در نظر گرفته شده از جمله باغ پرندگان و شهر بازی با امکانات پارک‌های دیزنی که...

بله هم اکنون طی خبری که به دست ما رسید تمام پرندگان باغ فوق‌الذکر به دلیل آنفولانزای حاد پرندگان معدوم گشته‌اند و شهربازی به دلیل شیوع بیماری بلا تکلیف ماند. امید است که زمینش خواریده نشده و فردی از وسایلش سقوط نکند.

پس اگر به قم سفر کردید با میزبان خود منصفانه برخورد کنید که مبادا ترک بردارد غرور شهرنشینی او در یک کلان‌شهر! بدانید که پیدا کردن مکان تفریحی در قم حکم پیدا کردن ثبات اقتصادی در کشور امپریالیسم جهانی و مزایا از واکسن فایزر می‌باشد.

خب دیگه گفتیم و خندیدیم وقت گفتن مزایای ترجیح نیویورک بر





سالروز پیروزی انقلاب ملت ایران فرخنده باد